

انتخابات و تحلیل گران بی مسئولیت

انسان حیوانی است ایده آلیست. با ایده آل ها زندگی میکند و با ایده آل ها میمیرد. حتی برای پس از مرگ خود هم ایده آل های را در ذهن خود میپروراند. انسان اگر قادر به ایده آل سازی و پرورش ایده آل ها نمیبود، تا هنوز و شاید هم تا ابد در مغاره ها و جنگل ها مانند دیگر حیوانات میزیست. اما متأسفانه و شاید هم خوشبختانه انسان ها هیچگاه به تمام ایده آل ها یا آرمان های خود نمی رسد. و همین داشتن ایده آل ها از یک طرف و نرسیدن به آن ها به صورت کامل از طرف دیگر سبب میشود که انسان همیشه در تلاش و حرکت به سوی رسیدن به چیزی باشد. تلاش و حرکتی که هم برای زنده گی انسان ها معنی و مفهوم میبخشد و هم او را در مبارزه با طبیعت در موقعیتی قرار میدهد که هیچ حیوان دیگری با او رقابت کرده نمیتواند. اما گاهی هم ایده آل هایش چنان نیرومند میشود و چنان هوش و فکر او را تسخیر میکنند که او را از دیدن واقعیت ها عاجز میسازند، ایده آل ها واقعیت پنداشته میشوند و واقعیت ها ایده آل.

انتخابات آزاد و شفاف، رهبر شایسته و جوابگو، دولت مسئول، خدمتگزار و پاک از فساد، و در یک کلام جامعه ی سالم و عاری از هر نوع ستم و نابرابری شاید آرمان تمام کسانی باشد که به انتخابات و مردم سالاری معتقد اند. همه میخواهیم امروز و همین حالا، به جای فردا، به این آرمان های بزرگ دست بیابیم، به خصوص بعد از یک دوره ی طولانی جنگ و خشونت و دربردی. از جانب دیگر همه میدانیم، البته به جز ایده آلیست های ایده آل زده، که چنین چیزی امکان ندارد مگر اینکه معجزه ای صورت بگیرد، که متأسفانه معجزه هم به سر وقت ما نرسید و هیچگاه هم نخواهد رسید، و ناگزیریم با پای خسته و زخمی راه طولانی و ناهمواری را که در برابر ما قرار دارد طی کنیم. با گام های آهسته اما استوار و پی در پی به سوی این آرمان ها به پیش برویم بدون آنکه هدف اصلی را یک لحظه هم از نظر خود دور ساخته باشیم.

اگر دست تروریستان طالب و حامیان شان میرسید هفت میلیون انسان را سر میبردند. چون اخطار کرده بودند که هر فردی که در انتخابات شرکت کند برای آنها هدف شرعی خواهد بود. اما شرکت گسترده ی مردم در انتخابات نشان داد که مردم نه از تهدید های دشمنان آزادی و انسانیت هراسی دارند و نه هم پروای توصیه ها و خواست های دوستان نادان خود مانند رمضان بشردوست و دیگرانی را دارند که مردم را از رفتن به پای صندوق های رای و شرکت در انتخابات منع کرده بودند. مردم با آنکه میدانستند که ممکن است مرگ در انتظار شان نشسته باشد، اما باز هم هرگونه خطر را پذیرفتند و رای خود را به صندوق های رای انداختند.

شرکت گسترده و بی سابقه ی مردم، در کنار طالبان، آنده از "روشنفکران" و "تحلیلگران" برج عاج نشین را هم غافل گیر کرد که مردم را به تحریم و سهم نگر رفتن در انتخابات تشویق میکردند. و اکنون که متوجه شدند که تیر شان به خاک خورده است حاضر اند به هر شکلی که شده اوضاع را تیره و تاریک جلوه بدهند و آتش جنگ را چاق نموه اقوام ساکن در کشور را یک بار دیگر به جان همدیگر بیاندازند.

یکی از این "تحلیلگران" اوضاع افغانستان شخصی بنام داکتر میر عبدالرحیم عزیز است که اخیراً در تلویزیون پیام افغان در مورد نتایج انتخابات در افغانستان ابراز نظر میکرد. عمر خطاب سرپرست و گرداننده اصلی این تلویزیون با آنکه همیشه تلاش میکند تا از خود یک چهره ی بی طرف و ملی را به نمایش بگذارد اما باز هم گند و تعفن حکمتیار و طالبان و قوم پرستی از زیر دریشی و نکتایی اش همیشه بالا میزند. و به خصوص پس از آنکه نتایج اولیه انتخابات داکتر عبدالله را فرد برنده اعلام کرد تب و درد اش چنان زیاد شده است که حتی زبان خود را هم کنترل کرده نمیتواند. و شاید هم برای آنکه درد خود را کمی تسکین داده باشد از "تحلیلگری" دعوت کرده بود تا با او همدلی کرده بتواند.

مانند عمر خطاب، مهمان برنامه اش هم با آنکه سعی میکرد تا به ادعای خودش مسائل را بی طرفانه و آفاقی تحلیل کند اما از طرز برخوردش با مسائل و ادبیاتی که استفاده میکرد به نظر میرسد که یا در گذشته و یا هم حالا عضو و یا هوادار یکی از سازمان های چپی بوده باشد. اما با آنهم هنوز مطمئن نیستم که چنین باشد چرا که گاه گاهی هم در جریان صحبت آگاهانه و یا نا خود آگاه چنگ به دامن اسلام میانداخت و از جانب دیگر مهمان شدن و همدلی او با شخصی چون عمر خطاب این شک را از دیداد میبخشد. به هر ترتیب اینکه جناب داکتر چه نوع طرز فکری دارند شاید چندان مهم نباشد، آنچه مهم است این است که ایشان در عقب و اژه ها و جملات ظاهراً انسان دوستانه و وطنپرستانه به مثابه کسی عمل میکرد که پکه را گرفته و آتشی را که به نظر میرسد در حال خاموش شدن باشد پکه میزد تا شعله های آتش دو باره زبانه بکشد.

بر اساسا "تحلیل" جناب داکتر صاحب مهم نیست که مردم به چه کسی رای داده باشند. مهم این است که امریکا چی کسی را میخواهد مقرر بسازد. ایشان میفرمایند که امریکا در مورد افغانستان دو گزینه یا استراتژی دارد. اگر که امریکا بخواهد اوضاع به همین گونه که در سیزده سال گذشته بوده است در آینده هم دوام پیدا کند در آن صورت اشرف غنی احمدزی را مقرر خواهد کرد. استراتژی دوم امریکا به نظر جناب داکتر صاحب تجزیه افغانستان به شمال و جنوب است. بناً اگر امریکاه در پی تجزیه شدن افغانستان باشد داکتر عبدالله را به عنوان رئیس جمهور مقرر خواهد کرد.

آیا فتنه انگیزی بیشتر از این هم امکان دارد؟ ایشان در واقعیت به مردم و به خصوص پشتون ها گوشزد میکند که اگر داکتر عبدالله رئیس جمهور شد بدانید که برنامه تجزیه شدن کشور تان در دستور کار است که توسط داکتر عبدالله عملی خواهد شد. به نظر ایشان اگر داکتر عبدالله رئیس جمهور شود پشتون ها قیام میکنند. جناب ایشان شاید خوب میدانند که امکان برنده شدن داکتر عبدالله بیشتر است، بناً قصداً میخواهند زهر پاشی کنند و مردم را به گونه ای آماده ی قرار گرفتن در کنار طالبان و حزب اسلامی نمایند تا با آنها یکجا مزدوری پاکستان را بکنند. نمیدانم ایشان این تیوری را از کجا و چگونه کشف کرده اند که پشتون ها در صورت برنده شدن داکتر عبدالله قیام خواهند کرد؟ و چرا فارسی زبانان در صورت برنده شدن اشرف غنی و معاون جنایت کارش قیام نمیکنند؟ در حالیکه گفته میشود در ولایت های پشتون نشین هم داکتر عبدالله تعداد زیاد آرای مردم را بدست آورده است؟ و گیریم که این تیوری ایشان درست باشد، از کسانی که لباس انسان دوستی و وطنپرستی را به تن کشیده اند توقع می رود تا در خنثی سازی این گونه برخورد های قومی تلاش کنند به جای پاشیدن پترول روی این آتش. اگر وضع داکتر ما که در کشور پیشرفته ی مانند امریکا به سر می برند اینگونه باشد ما از آنهایی که عمرشان در جنگ گذشته است چه توقعی داشته باشیم؟

و باز در جایی میفرمایند که شورای نظار هیچگاه نمی خواهد جنگ در افغانستان پایان پیدا کند. امروز حتی کودکان هم میدانند که چه کسانی و کدام گروه ها نمیخواهند که جنگ در افغانستان پایان پیدا کند. در طول سیزده سال گذشته همه با چشم سر دیدند که شورای نظار و تمام گروه های مسلح دیگر تفنگ های خود را گذاشتند و عملاً در دولت سهم گرفتند. و همچنان همه میدانند که فقط طالبان، حزب اسلامی و کسانی هم مانند خود جناب داکتر صاحب میر عبدالرحیم عزیز بوده اند و هستند که نمیخواهند جنگ

پایان پیدا کند و از هر وسیله‌ی که در دست‌شان قرار گیرد در دامن زدن و گرم نگه داشتن آتش جنگ استفاده میکنند.

ایشان در قسمت دیگری از صحبت هایشان میفرمایند که تمام آنهایی که رای داده اند خود را به دامن استعمار انداخته اند و این کار هم یعنی شرکت مردم در انتخابات نتیجه‌ی استراتژی غلط طالبان بوده است. پس به نظر ایشان تمام آن هفت ملیون انسانی که در انتخابات شرکت کرده اند و به یکی از کاندیدها رای داده اند یا در اثر فشار زور مندان بوده است، یا پول و تحفه اخذ کرده اند و یا هم فریب خوردند. به سخن دیگر از نظر ایشان این هفت ملیون انسانی که خطر را به جان خریدند همه گوسفندانی بودند که میدانستند چه کنند و بناً خود را در چاه انداختند. به نظر میرسید که جناب داکتر صاحب هم از جمله کسانی هستند که خود را چوپان و بقیه تمام مردم را گوسفند فکر میکنند، خود را به مثابه کسی فکر میکنند که از غار افلاطونی بیرون شده اند و روشنی و نور حقیقی را دیده اند و فکر میکنند که آنچه دیگران مبینند تصویر غیر واقعی است و بناً به کسی ضرورت دارند که حقیقت را میدانند و این کس هم خود ایشان هستند. از تمام پلان‌های پیش و پشت پرده امریکا آگاه اند، از پلان مردم‌پشتون برای قیام بر ضد شورای نظار آگاهی دارند و ... از جانب دیگر ایشان فرمودند که غلطی استراتژی طالبان در چی بوده است؟ کدام عمل طالبان درست و قابل قبول مردم میباشد که استراتژی‌شان غلط بوده است و این را هم نه گفتند که طالبان چگونه استراتژی را باید در پیش میگرفتند تا مردم آغوش خود را برایشان باز میکردند.

از همه جالبتر این که زمانیکه یکی از شنونده گان از ایشان پرسیدند که اگر مردم و جوانان در انتخابات شرکت نمی کردند پس به نظر شما میبایست چه کاری میکردند. جناب داکتر صاحب از جواب گفتن به این سوال طفره رفتند و نخواستند که خواست اصلی خود را بگویند یعنی اینکه مردم باید انتخابات را تحریم میکردند، چون میدانستند که در آن صورت با خواست ملیون ها انسان مواجه خواهند شد. در عوض گفتند علاوه بر جوانانی که به گفته ایشان خود را در دامن استعمار انداختند، جوانانی هم هستند که برای آزادی کار میکنند و از خود سایت‌های انترنتی دارند و فعال هستند که باید صف‌های خود را فشرده بسازند. اما از این سایت‌های انترنتی جوانان هیچ نامی نبردند.

خاک زدن به چشم مردم اگر همین نیست، پس چیست؟